**بسم الله الرحمن الرحیم [[1]](#footnote-1)**

کلام در این بود که آیا تقلید از مجتهد متجزی جایز است یا نه؟

مطالب محقق خراسانی، محقق عراقی، محقق خوئی و مرحوم تبریزی را نقل کردیم و نقد کردیم.

امروز ابتدا اشارۀ مختصری به کلام محقق حکیم در مستمسک العروه داشته باشیم و بعد نظریۀ مختار را به صورت خلاصه اشاره کنیم و بحث را تمام کنیم.

مطالب محقق حکیم را به تفصیل در مطلب بعدی که آیا منصب قضاء برای مجتهد متجزی جعل شده است یا نه؟ بررسی می‌کنیم ولی اینجا به صورت خلاصه مطلبی که مربوط به این بحث است را اشاره می‌کنیم. در مستمسک العروه ج 1 ص 43 در شرائط مقلد و کسی که می‌شود از او تقلید کرد، محقق حکیم می‌فرمایند معروف این است که در مقلَد اجتهاد مطلق شرط است و ادعای اجماع هم شده است ولی دلیل بر این مدعا روشن نیست لذا میل پیدا می‌کنند که تقلید از مجتهد متجزی درست است. یک توضیحی دارند، می‌فرمایند از طرفی بناء عقلاء بر رجوع جاهل به عالم اطلاق دارد چه عالم متجزی باشد و یا مطلق باشد، مشهورۀ ابی خدیجه هم شامل متجزی می‌شود، «یعلم شیئا من قضایانا» چیزی از احکام ما را بداند، لذا می‌شود گفت رجوع به مجتهد متجزی صحیح است. بعد دو سؤال در کلام ایشان مطرح می‌شود.

**سؤال اول:** مشهورۀ ابی خدیجه «یعلم شئیا من قضایانا» مربوط به قضا هست چگونه در فتوا به آن تمسک می‌کنید؟

جواب می‌دهند و می‌فرمایند منصب قضا، منصب فتوا هم هست، هر چه در قضا معتبر باشد در فتوا هم معتبر است، حداقل از این طرف ملازمه است، لذا اگر قاضی می‌تواند متجزی باشد، مفتی هم می‌تواند مجتهد متجزی باشد.

**سؤال دوم:** می‌فرمایند مشهورۀ ابی خدیجه معارض است با مقبولۀ عمر بن حنظله، در مقبولۀ عمر بن حنظله آمده است «عارفا باحکامنا» و «احکامنا» مراد مجتهد مطلق است، با این تعارض چه کار می‌کنید؟

در پرانتز عرض می‌کنم محقق خوئی تعارض را برطرف کردند با حمل مشهوره بر مقبوله، ایشان فرمودند «یعلم شئیا من قضایانا» احکام ائمه آن قدر فراوان است که «شیئا من قضایانا» یعنی شیخ طوسی و صاحب جواهر، لذا «یعلم شیئا من قضایانا» یعنی مجتهد مطلق و مشهوره را بر مقبوله حمل کردند. محقق حکیم در مقام جمع بر عکس رفتار می‌کنند ایشان مقبوله را بر مشهوره حمل می‌کنند. می‌فرمایند «العارف بالاحکام» یعنی «العارف ببعض الاحکام»، توضیحش در بحث بعدی خواهد آمد.

لذا ایشان نتیجه می‌گیرند که مشهورۀ ابی خدیجه می‌گوید همین قدر بعضی از احکام را داشته باشد می‌تواند قاضی باشد و می‌تواند مفتی باشد، مقبوله هم همین را می‌گوید «العارف ببعض الاحکام»، لذا عارف به بعضی از احکام هم می‌تواند قاضی باشد و هم می‌تواند مفتی باشد تعارض را اینگونه بر طرف می‌کنند. لذا نتیجه می‌گیرند به حکم بنای عقلاء و مشهورۀ ابی خدیجه تقلید از مجتهد متجزی اگر اجماعی بر خلاف نداشته باشیم درست است.[[2]](#footnote-2)

فعلا ما دو نکته را به محقق حکیم عرض می‌کنیم:

**نکتۀ اول:** ایشان در ادلۀ نقلی محور جواز تقلید از مجتهد متجزی را مشهورۀ ابی خدیجه دانستند، و مقبوله را هم با یک تمحلاتی حمل بر مشهوره می‌کنند. ما در بحث بعدی توضیح می‌دهیم تمسک به مشهورۀ ابی خدیجه در خود باب قضا مشکل دارد چه برسد به باب فتوا، که توضیحات آن در بحث بعدی خواهد آمد.

**نکتۀ دوم:** فرض کنید مشهورۀ ابی خدیجه در باب قضا تمام باشد، به چه دلیل شما حکم باب قضا را به باب فتوا سرایت می‌دهید که هر چیزی در باب قضا مفروض باشد همان در باب فتوا مفروض است؟ و عجیب است از ایشان در ص 29 مستمسک العروه برخی از علما برای باب افتاء به مقبولۀ عمر بن حنظله تمسک کرده‌اند ایشان می‌فرمایند مقبوله به قرینۀ تنازع که در آن آمده است، «رجلان اختلفا» ظهور در حکم فاصل خصومت دارد و شامل فتوا نمی‌شود، بعد اینگونه می‌گویند « و إلحاق الفتوى به لعدم القول بالفصل غير ظاهر»[[3]](#footnote-3)، ما فتوا را ملحق کنیم به قضا از باب عدم قول به فصل این روشن نیست و قابل قبول نیست، آن وقت شما در مشهوره که آن هم مربوط به قضاست چگونه شامل فتوا می‌دانید؟ اصل مدعا و دلیل ایشان قابل مناقشه است.

بعد از اینکه مطالب و ادلۀ و آراء اعلام بررسی و نقد شد، عرض ما این است که «الحق انه یجوز الرجوع الی المجتهد المتجزی کالمجتهد المطلق بلا فرق بینهما» بلکه واجب است رجوع به مجتهد متجزی اگر احراز شد یا احتمال دادیم اعلمیت مجتهد متجزی را و جایز نیست رجوع به متجزی اگر علم داشته باشیم مفضول است و اعلم از او وجود دارد، حالا اعلم چه مجتهد مطلق باشد یا متجزی دیگری باشد.

**توضیح مطلب:** اشکالاتی که در جواز رجوع به مجتهد متجزی بود یا از جهت عدم مقتضی بود که محقق خراسانی می‌فرمود. یا به جهت وجود مانع بود که جمعی مثل محقق خوئی در مصباح الاصول می‌فرمودند هر چند در تنقیح العروه خلاف این را می‌گفتند. و به نظر ما هر دو مردود است نه در وجود مقتضی شبهه است و نه در وجود مانع، اما اینکه مقتضی ندارد رجوع به متجزی، خلاصۀ آن کلام محقق خراسانی بود که ایشان فرمودند سیره دلیل لبی است و قدر متیقن دارد و قدرمتیقنش رجوع به عالم مطلق است، نسبت به متجزی شک داریم و نمی‌توانیم به سیره عمل کنیم.

ما توضیح دادیم که به هیچ وجه این شبهۀ عدم اقتضاء وارد نیست، بنای عقلا شخصی را که در یک موضوعی متخصص می‌دانند هر چند در یک مسأله و فرض این است که مقدمات دیگری که این فرد بلد نیست دخیل در این مسأله نمی‌دانند بدون شبهه به او رجوع می‌کنند و اصلا در عرف انبوه مواردی که عقلاء به آنها مراجعه می‌کنند متجزی هستند، مطلق نداریم. نجاری که فقط در نجاری وارد است یا تعمیر کار ماشین که در یک قسمت ماشین وارد است. این روشن است و جای هیچ شک و تردیدی در آن نیست لذا سیرۀ عقلاء در رجوع به متجزی است بدون شبهه.

اما موانعی که محقق خوئی و بعضی دیگر ذکر کردند، عمده مانعشان ادلۀ خاص بود مثل مقبولۀ عمر بن حنظله که «العارف بالاحکام» مثل روایات ارجاع به یونس بن عبدالرحمن و زراره که می‌گفتند اینها مجتهد مطلق هستند، ما قبلا اشاره کرده‌ایم و در باب تقلید مفصل توضیح خواهیم داد که هفت طائفه روایت داریم که در باب تقلید به این هفت طائفه تمسک شده است، بسیاری از اینها اصلا ربطی به باب تقلید ندارد، حجیت خبر واحد و نقل روایت است. آن ادلۀ خاصی هم که مربوط به فتواست رادع بنای عقلا نمی‌شود، بعضی از روایات هم مربوط به قضا است که در بحث بعدی به تفصیل ذکر می‌کنیم آنها هم ربطی به فتوا ندارد لذا هم سیرۀ عقلاء حتی سیرۀ متشرعه بر جواز رجوع به مجتهد متجزی است.

**ان قلت:** که بنای عقلاء منوط به امضای شارع است، عدم الردع کافی نیست چگونه شما امضای شارع را از این بنای عقلاء استفاده می‌کنید، امضای شارع از کجا؟

تفصیل کلام در بحث تقلید اما مختصرا اشاره می‌کنیم که ما معتقدیم ادله بر امضای سیره هم وجود دارد مثلا این روایت را ببینید شیخ کلینی در باب نکاح متعه به سند معتبر از اسماعیل بن فضل هاشمی «6- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الْمُتْعَةِ فَقَالَ الْقَ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ جُرَيْجٍ فَسَلْهُ عَنْهَا فَإِنَّ عِنْدَهُ مِنْهَا عِلْماً ....»[[4]](#footnote-4)، تعلیل را دقت کنید، می‌گوید «فان عنده منها علما» از این تعلیل استفاده می‌کنیم اگر کسی عالم به مطلبی بود مراجعۀ به او مجاز است، تفصیل بیشتر در بحث تقلید خواهد آمد.

لذا به نظر ما سیرۀ عقلاء مسلم بر رجوع به متجزی است و این سیره ممضاۀ در نزد شارع هم هست.

لذا حق در مسأله جواز رجوع به مجتهد متجزی است. بررسی ادلۀ خاص در بحث تقلید و حکم بعد خواهد آمد.

آخرین حکم نسبت به مجتهد متجزی این است که آیا منصب قضا برای مجتهد متجزی جعل شده است یا نه؟ ان شاء الله بعد از تعطیلات نوروز خواهد آمد.

1. - جلسه چهل و دوم – چهار‌‌‌شنبه – 13/12/1399 [↑](#footnote-ref-1)
2. - مستمسك العروة الوثقى؛ ج‌1، ص: 43 تا 45:«و أما كونه مجتهداً مطلقاً: فاعتباره هو المعروف المدعى عليه الوفاق‌ أو الإجماع فلا يصح تقليد المتجزئ. لكنه غير ظاهر الدليل. لعموم بناء العقلاء له. و كذا‌ مشهورة أبي خديجة عن الصادق (ع): «إياكم أن يحاكم بعضكم بعضاً الى أهل الجور، و لكن انظروا الى رجل منكم يعلم شيئاً من قضائنا (قضايانا خ ل) فاجعلوه بينكم فإني قد جعلته قاضياً فتحاكموا اليه».

   و سندها لا يخلو من اعتبار. و كونها في القضاء لا يمنع من الاستدلال بها في المقام، لأن منصب القضاء منصب للفتوى و لا عكس، فما دل على عدم اعتبار شي‌ء في القاضي يدل على عدم اعتباره في المفتي.

   و دعوى: أن ما يعلم من المعصوم ليس من الاجتهاد، و لم يكونوا يحتاجون في تلك الأزمنة إلى الاجتهاد. كما ترى! و لا سيما و ان ذلك يمنع من التمسك بالنصوص على نفوذ القضاء، لاشتراك الجميع في الاشكال المذكور. و مثلها في الاشكال دعوى معارضتها‌ بمقبولة عمر بن حنظلة: «سألت أبا عبد اللّه (ع) عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعة في دين أو ميراث‌ .. (الى أن قال): قال (ع) ينظران من كان منكم ممن قد روى حديثنا و نظر في حلالنا و حرامنا و عرف أحكامنا فليرضوا به حكما فإني قد جعلته عليكم حاكماً ..» لظهور قوله (ع): «حلالنا و حرامنا .. و أحكامنا» في العموم... وجه الاشكال: أن قوله (ع):«روى حديثنا»ليس المراد منه كل حديث لهم (ع) فان ذلك مقطوع بخلافه، لتعذر ذلك، و لا سيما في زمان صدور الرواية، فيمتنع أخذه شرطاً في القضاء، فيتعين أن يكون المراد أحاديثهم عليهم السلام في الجملة، فيكون المراد من قوله (ع): «و نظر في حلالنا و حرامنا» أنه نظر في الحلال و الحرام اللذين تضمنتهما الأحاديث التي رواها، لا عموم الحلال و الحرام، و كذلك المراد من أحكامهم (ع) يعني: الاحكام التي عرفها بعد النظر في الحلال و الحرام اللذين تضمنتهما الأحاديث، فيتعين أن يكون المراد بعض الاحكام لا جميعها. مضافا الى الإجماع على عدم اعتبار رواية جميع أحاديثهم و لا النظر في جميع حلالهم و حرامهم، حتى من القائلين باعتبار الاجتهاد المطلق لاجتزائهم بالنظر في الجملة. فيتعين حمل الحديث و الحلال و الحرام على الجنس الصادق على البعض و هكذا الحال في معرفة أحكامهم. و حمل المعرفة على الملكة- كما يدعيه القائلون باعتبار الاجتهاد المطلق- مع أنه خلاف ظاهر المعرفة- تفكيك بين فقرات الرواية، يأباه سياقها. فلاحظ و تأمل. و لو أغمضنا النظر عن ذلك كله فلا أقل من عدم صلاحية المقبولة لمعارضة رواية أبي خديجة، لإمكان حملها على ما لا ينافيها عرفا، فيتعين في مقام الجمع العرفي بينهما، و يكون العمل على ظاهر رواية أبي خديجة بلا مانع.» [↑](#footnote-ref-2)
3. - مستمسك العروة الوثقى؛ ج‌1، ص: 29:«فإنها- بقرينة التنازع الذي لا يكون إلا مع العلم حقيقة أو تعبداً، و بقرينة ما في ذيلها من الرجوع إلى المرجحات الداخلية و الخارجية- ظاهرة في الحكم الفاصل للخصومة، و لا تشمل الفتوى. و إلحاق الفتوى به لعدم القول بالفصل غير ظاهر. مع أن ظهورها في جواز فصل الخصومة بالحكم الصادر من الحكام المتعددين مما يظهر من الأصحاب عدم جواز العمل به، لاعتبار الوحدة في القاضي عندهم ظاهراً. فلاحظ و تأمل». [↑](#footnote-ref-3)
4. - الكافي (ط - الإسلامية)؛ ج‌5، ص: 451. [↑](#footnote-ref-4)